

مسئولیت کیفری بین‌المللی در پرتو نظریه فعالیت مجرمانه مشترک

دکتر ابوالفتح خالقی

استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم

مرتضی میرزایی مقدم ✉

دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم

چکیده:

به‌طور معمول جرایم بین‌المللی در گستره وسیعی رخ می‌دهند. وسعت قلمرو بر شمار افراد درگیر در آنها می‌افزاید؛ بدان گونه که در ارتکاب این جرایم، شمار بی‌شماری به‌طور غیرمستقیم و مستقیم پیوند دارند. این پیوند در چهارچوب‌هایی نظیر مباشرت، سببیت، معاونت، آمریت، تحریک و عضویت در گروه می‌تواند نمود یابد. دادگاه‌های بین‌المللی بسیار کوشیده‌اند تا تمامی افراد درگیر در این جنایات را برای دستیابی به عدالت و دادگری، پاسخگو دانسته و به کیفر برسانند. از جمله این کوشش‌ها دست‌یازی محاکم به مفاهیمی همچون «عضویت در سازمان مجرمانه»، «تبانی» و نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» بوده است. در این مقاله از دو مفهوم آغازین به منظور بیان مبانی و پیش‌زمینه‌های رستخیز نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» یاد می‌شود و بدین روی اتمام اصلی بر تبیین نظریه اخیر قرار خواهد گرفت. دکترینی که دادگاه‌های بین‌المللی در تفسیر آن، سه‌گونه دیدگاه متفاوت استخراج کرده‌اند و با توجه به وضعیت‌های متفاوت، یکی از آنها را دستاویزی برای دستیابی به آرمان جلوگیری از بی‌کیفرمانی بزهکاران قرار داده‌اند. اما این نظریه و گونه‌های آن بر اریکه پایداری استوار نگشت، بدان روی که خرده‌هایی ژرف‌گریبانش را گرفت. خرده‌هایی که، در شماری، از چالش سخت نظریه پیش‌گفته با مفاهیم بنیادین حقوق کیفری سرآغاز گرفته‌اند.

کلید واژه‌ها: فعالیت مجرمانه مشترک، تبانی، مسئولیت، سازمان مجرمانه، جرم بین‌المللی.

۱۳۹۱/۸/۲۰

تاریخ دریافت:

۱۳۹۲/۶/۱۲

تاریخ پذیرش نهایی:

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

mortaza_mirzaey20@yahoo.com

سرشت جرایم بین‌المللی به نحوی است که غالباً در سطح کلان و همراه با سازمانی منظم و هدفمند واقع می‌شوند؛ از این رو افراد درگیر در این گونه جرایم متعدد خواهند بود. حقوق کیفری بین‌المللی باید برای مواجهه با این جرایم سازوکارهایی تنظیم و تدوین نماید به طوری که بتواند تمام مباشران، مسببان، آمران یا محرکانی که به گونه‌ای در تحقق جرایم و به سرانجام رساندن آنها مداخله دارند را مسئول دانسته و با اجرای سازوکاری عادلانه به کیفر رساند. در نیل به این هدف، نهادهای مسئولیت‌ساز متعددی متولد شده و رشد و تکامل یافته‌اند؛ نهادهایی که بعضاً مولود حقوق کیفری بین‌المللی بوده و هنوز هم فاقد نظیر و قرینه در برخی قوانین کیفری ملی و داخلی می‌باشند. یکی از این نهادها، نهاد فعالیت مجرمانه مشترک است.

واکاوی مسئولیت کیفری از منظر تئوری «فعالیت مجرمانه مشترک» (Joint criminal enterprise) و ابعاد گوناگون آن محور اساسی مقاله حاضر خواهد بود. «این نوع از مسئولیت در اساسنامه‌های دیوان‌های کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا به صراحت مورد اشاره قرار نگرفته بود، ولی در برخی از تصمیمات متخذه از سوی دیوان‌های مذکور مورد پذیرش قرار گرفته است. برای اولین بار، شعبه تجدیدنظر دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده «تادیچ» به این نوع مسئولیت اشاره کرد...» (میر محمد صادقی، ۱۳۸۳: ۱۶۵). مطابق با این نظریه «در صورت وجود طرح یا برنامه مشترکی که ارتکاب جرایم مقرر در قانون را در خود گنجانده باشد، اگر فردی با عده‌ای دیگر در اجرای این طرح مشترک همکاری کند او مسئول کلیه جرایم واقع شده است» (Prosecutor V. Vasilevica, 2004: 95). خواه در ارتکاب آنها مشارکت داشته و خواه مشارکت نداشته باشد. در مورد ضرورت وجود چنین نهادی گفته شده است که؛ جرایم بین‌المللی اغلب توسط تعدادی از افراد که به صورت گروهی عمل می‌کنند واقع می‌شوند. در این جرایم عده‌ای فاعل معنوی یا مغزهای متفکر می‌باشند که معمولاً همان رهبران نظامی یا سیاسی هستند. این افراد دخالتی در عملیات مادی جرایم ندارند. اما عده‌ای دیگر عاملان فیزیکی و مادی این جرایم می‌باشند که به طور مستقیم در ارتکاب آنها نقش دارند. چنین وضعیتی نیازمند نظریه‌ای از مسئولیت می‌باشد که بتواند نه تنها رهبران سیاسی و نظامی را به جرایم واقع شده مرتبط سازد بلکه همچنین موجد مسئولیت در مواردی باشد که فرد به تنهایی عمل نمی‌کند بلکه یک فرد از گروهی از افراد است که به منظور ارتکاب جرم در قلمرو جمعی با هم همکاری می‌نمایند در هر دو حالت مذکور نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» ابزار قدرتمندی است (Gustafson, 2007:135).

همچنین بیان گردیده است که چون جرایم بین المللی اغلب به صورت سازمان یافته انجام می گیرند لذا مشخص کردن مشارکت هر فرد از آن سازمان به دو علت مشکل است؛ اول اینکه همه شرکت کنندگان به شیوه مشابهی عمل نمی کنند بدین معنا که برخی ممکن است تنها طراح باشند، برخی سازمان دهنده یا محرک و لذا اشکال گوناگون مشارکت در جرایم، کار شناسایی شیوه عمل هر فرد به طور جداگانه را دشوار می کند. علت دوم آن است که یافتن دلیلی برای اثبات مشارکت فرد بسیار مشکل است. در چنین مواردی بدون مجازات ماندن افراد در صورت عدم احراز برهانی مبنی بر مشارکت آنها در ارتکاب جرم، نه تنها غیراخلاقی می باشد، بلکه با هدف عمومی حقوق کیفری که همان حفاظت جامعه از رفتار منحرفانه اعضایش که سبب خسارت شدید به منافع جامعه می گردند، مغایرت دارد. مفهوم «فعالیت مجرمانه مشترک» دلالت بر روشی از مسئولیت کیفری دارد که عامل بوجود آورنده مسئولیت برای همه افراد دخیل در طرح کیفری مشترک می باشد (Cassese, 2007: 110). بنابراین مفهوم «فعالیت مجرمانه مشترک» به کار گرفته شد تا هم جرایم را به افراد متعدد و هم افراد را به جرایم متفاوت مرتبط سازد. بدین علت برخی این مفهوم را مانند «یک فرد همه فن حریف» معرفی نموده اند. زیرا در بردارنده فراگیر خشونت های جمعی می باشد. با این توضیح که هم اسباب مسئولیت کیفری شدید را برای رهبران نظامی و سیاسی فراهم می کند و هم مسئولیت افراد درگیر در یک سازمان مجرمانه را مورد توجه قرار می دهد (vanderwilt, 2007: 92).

نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» ظهوری دفعی و آنی نداشت. به عبارت دیگر هر چند نظریه مورد بحث مولود دادگاه بین المللی یوگوسلاوی در سال ۱۹۹۹ است، اما محاکم قبلی نیز در مواجهه با جرایم سازمان یافته و جمعی و تلاش در جهت مجازات تمام مداخله کنندگان در این جرایم متوسل به برخی مفاهیم و نظریات گردیده اند که هر چند با نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» متفاوتند، اما می توانند مبنایی برای ظهور این نظریه باشند. توجه به این مفاهیم در شناخت عوامل و زمینه های تولد نظریه مذکور اهمیت بسزایی دارد. همچنین دادگاه های بین المللی با توجه به هدف خود، یعنی ممانعت از فرار مجرمین از کیفر، بر وسعت قلمرو نظریه مورد بحث افزوده اند به طوری که سه گونه متفاوت از آن استخراج کرده اند. یادکردن این پیش زمینه ها، گونه های سه گانه و خرده هایشان خواست این جستار خواهد بود.

۱. مجرمان گروهی و مسئولیت کیفری در محاکم مرتبط با جنگ جهانی دوم:

مبارزه با جرایم سازمان یافته و تلاش برای مجازات تمام مجرمان دخیل در ارتکاب این جرایم در محاکم مرتبط با جنگ جهانی دوم نیز دارای سابقه می‌باشد. این سابقه یادآور شیوه‌هایی مانند «عضویت در سازمان مجرمانه» و «تبانی» است که محاکم مذکور به عنوان مبنایی برای مسئولیت کیفری به کار می‌بردند. طرح این شیوه‌ها می‌تواند به عنوان پیش زمینه‌ای برای طرح مفهوم «فعالیت مجرمانه مشترک» دیده شود. لذا بررسی آنها امری ناگزیر و بایسته است.

۲.۱. عضویت در سازمان مجرمانه (Membership in criminal organization):

قبل از خاتمه جنگ جهانی دوم بین دول متحد این بحث وجود داشت که در صورت پیروزی چگونه با نازی‌ها رفتار نمایند. در این زمینه بریتانیا خواستار اعدام سریع تمام اعضای کادر رهبری نازی‌ها بود اما افسران ایالات متحده بر تشکیل محکمه رسیدگی به جرایم نازی‌ها و محاکمه آنها تاکید می‌کردند (Blaxham, 2001: 162). هرچند نظر دوم پذیرفته شد اما مشکلاتی در مسیر اجرای آن وجود داشت، از جمله اینکه چه کسانی مورد محاکمه قرار گیرند؟ و بر طبق کدام مبنایی به مسئولیت افراد متهم رسیدگی شود؟ برای فائق آمدن بر این مسایل پیشنهادهای مطرح شد. در نهایت راهکار مورد پذیرش این بود که متحدین رسماً علیه سازمان‌های اصلی حزب نازی کیفرخواست صادر کنند. مطابق با این طرح محکمه نظامی بین‌المللی علاوه بر رسیدگی به اتهامات افراد می‌تواند به مجرمیت یا عدم مجرمیت سازمان‌ها رسیدگی کند (Pomorski, 1990: 216). ابتدای این طرح بر آن بود که افرادی که از درجه و مقامی در سازمان‌های آلمانی برخوردار بودند، حداقل از نوعی حمایت معنوی نسبت به جرایم هولناک انجام شده برخوردار بودند و بدین گونه اجرای این فعالیت‌های ملامت‌انگیز را تضمین می‌کردند (vanderwilt, op. cit: 93). در اجرای این طرح و متعاقب آن در صورت اثبات مجرمیت یک سازمان، دادگاه اصل را بر این قرار می‌داد که عضویت در سازمان موصوف دلیل بر بزهکاری است مگر اینکه متهم اثبات نماید الحاق او به آن سازمان عمدی نبوده و از هدف سازمان که موجب وقوع جرایم ارتکاب یافته شده آگاهی نداشته است (Pomorski, op. cit: 220). وضع مسئولیت بر این مبنا در این محاکم باعث گردید که علیه حداقل دو میلیون نفر کیفرخواست صادر شود (Wechsler, 1961: 151). هرچند این طرح و مبنا در ابتدا بسیار مورد اقبال قرار گرفت اما در ادامه قضات رسیدگی کننده با مسایلی مواجه شدند مانند اینکه تعریف و محدوده سازمان مجرمانه چیست؟ چرا

باید بار اثبات برخی مسائل به عهده متهم باشد؟ این ابهامات سبب شد تا از اقبال و اشتیاق از این دیدگاه کاسته شود.

در پرداختن به مسأله اول قضات سرانجام نتیجه گرفتند که دادستان می‌بایست توضیح دهد سازمان دارای وجودی گروه مانند بوده، آنچنان که اعضایش تصور می‌کردند در یک طرح جمعی شرکت دارند (Nuremberge, 1947: 213 Judgment). همچنین به منظور حکم به مجرم بودن، اهداف مجرمانه سازمان باید فراگیر بوده و بین اعضایش مشترک باشد. (Wechsler, op. cit: 151-152). در مورد مسأله دوم نیز قضات بار اثبات را به عهده دادستان قرار دادند و ابراز نمودند که او باید اثبات کند فرد متهم عمداً به سازمان مجرمانه پیوسته است و نیز آگاه بوده که سازمان مذکور در ارتکاب جرایم مقرر در قانون شرکت کرده است. اگر دادستان ناتوان از اثبات موارد مذکور باشد، برای اثبات مجرمیت، او باید مشارکت مستقیم متهم را در جرایم واقع شده ثابت کند (Ibid: 163).

۲.۲. تبانی:

در اساسنامه نورنبرگ مفهوم تبانی (Conspiracy) به دو شق مورد استفاده قرار گرفته بود. طبق گونه اول تبانی خود به عنوان یک جرم تلقی گردید. البته ماده ۶ اساسنامه این گونه از به‌کارگیری مفهوم تبانی را صرفاً در مورد جرایم علیه صلح (Crime against peace) پذیرفته بود. لذا در مورد جرایم مذکور صرف تبانی برای ارتکاب آنها جرم بوده است هرچند عملاً جرایم مذکور واقع نشوند. اما مطابق گونه دوم، این مفهوم به عنوان مبنایی از مسئولیت مورد توجه قرار گرفته است. به عبارت دیگر در این روش، تبانی به خودی خود جرم نیست اما می‌تواند به عنوان مبنایی برای مسئولیت افراد نسبت به جرایم واقع شده به کار گرفته شود. اینگونه از توسل به مفهوم تبانی را بعضاً به عنوان تبانی- مشارکت (Conspiracy- complicity) یا تبانی کنندگان شریک (Conspiracy-conspirator) توضیح می‌دهند. ماده ۶ اساسنامه بعد از ذکر انواع جرایم علیه صلح، جرایم جنگی، و جرایم علیه بشریت در بیان این مفهوم از تبانی ابراز می‌دارد که «رهبران، سازمان دهندگان، محرکان و شرکاء دخیل در تنظیم یا اجرای طرح مشترک یا تبانی برای ارتکاب همه جرایم پیش گفته در قبال تمام جرایم انجام شده، توسط همه اشخاص در اجرای طرح، مسئول هستند». همانطور که از ظاهر ماده مشخص است تبانی می‌تواند مبنایی برای مسئولیت فرد در قبال کلیه جرایم علیه صلح، جرایم جنگی و جرایم علیه بشریت باشد. این استنباط در قضیه پینکرتون مورد تأکید قرار گرفت (Pinkerton v. United State, 1946: 640) محکمه نورنبرگ نیز در بخشی از کیفرخواست خود در همسویی با این برداشت بیان داشت که «همه متهمان مربوط

به سال‌های قبل از ۸ می ۱۹۴۵ که به عنوان رهبر، سازمان دهنده، محرک یا شریک در تنظیم یا اجرای یک طرح مشترک یا تبانی برای ارتکاب جرایم علیه صلح، جرایم جنگی، جرایم علیه بشریت و... مداخله کرده‌اند هم به طور انفرادی برای جرایم خودشان و هم برای جرایم ارتکاب یافته به وسیله همه اشخاص در اجرای چنین طرح یا تبانی‌ای مسئول هستند» (International military Tribunal, 1945: 27-29).

برخی این شیوه از به کارگیری مفهوم تبانی را مورد انتقاد قرار دادند چراکه به عقیده آنان چنین کاربردی می‌تواند شاکله مبنای مسئولیت برای جرایم مادی گردد در حالی که در شکل‌گیری تبانی، وجود توافق بین طرف‌های درگیر ضروری است. لذا افرادی که از وقوع جرایم آگاه نیستند نمی‌توانند مسئول باشند (vanderwilt, op. cit: 94).

استفاده گسترده از مفهوم تبانی در محاکم مباحث فراوانی را در انتقاد از آن مطرح ساخت به طوری که سرانجام قضات مفهوم مضیق و محدودی را پذیرفتند. به عبارت دیگر آنها اعمال مفهوم تبانی در مورد جرایم علیه بشریت و جرایم جنگی را رد کردند و به کارگیری آن را فقط نسبت به جرایم علیه صلح و در مورد افرادی که در کادر هدایت و رهبری بوده و عملاً در تنظیم طرح تجاوز مشارکت داشته‌اند مورد پذیرش قرار دادند. (Pomorski, op. cit: 233-235) هر چند مفاهیم عضویت در سازمان مجرمانه و تبانی انواع متفاوتی از مرتکبان را در بر می‌گیرند اما دارای اشتراکاتی نیز می‌باشند. محکمه نورنبرگ در این مورد معتقد است: «یک سازمان مجرمانه شبیه تبانی است چرا که اساس هر دو، مشارکت در نیل به اهداف مجرمانه است. در هر دو باید گروهی وجود داشته باشد که به هم پایبند باشند و برای اهداف مشترک سازمان یافته باشند» (Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal, 1947: 273).

۳. مفهوم فعالیت مجرمانه مشترک و گونه‌های آن:

علیرغم اینکه بین مفاهیم «عضویت در یک سازمان مجرمانه»، «تبانی»، و «فعالیت مجرمانه مشترک» شباهت‌هایی وجود دارد، حداقل اینکه همه این نظریات برای توسعه مسئولیت به تمام افراد دخیل در ارتکاب جرم مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما بین آنها تفاوت‌های آشکاری نیز دیده می‌شود. تفاوت‌هایی که باعث شده است قضات دادگاه یوگوسلاوی صراحتاً آنها را جدا از هم بیابند و تفکر این همانندی آنها به هیچ وجه قضات مذکور را قانع نکند و در مخالفت با آن استدلال‌هایی بیان دارند. مثلاً شعبه تجدید نظر در قضیه مالتینوویچ (Multinovic) ابراز داشت که مسئولیت کیفری مبتنی بر مفهوم «فعالیت مجرمانه مشترک» شکلی از مسئولیت به صرف عضویت در یک سازمان یا تبانی برای ارتکاب جرایم نیست، اما

شکلی از مسئولیت به علت دخالت در ارتکاب جرم به عنوان بخشی از یک فعالیت مجرمانه مشترک است (Prosecutor V. Multinovic, 2003: 138).

در مورد تفاوت‌های مفهوم «تبانی» با مفهوم «فعالیت مجرمانه مشترک» گفته شده است که در نظریه اخیر ارتکاب فعالیت‌های مجرمانه به منظور پیشبرد طرح ضروری است، در حالی که در تبانی صرف یک توافق کفایت می‌کند. (Prosecutor V. Erdemovic, 201: 1997) حتی برخی بدون توجه به سابقه اعمال مفهوم «تبانی»، بیان داشته‌اند که «اینکه نظریه فعالیت مجرمانه مشترک شکلی از تبانی است کاملاً نادرست می‌باشد. تبانی مبنایی برای مسئولیت کیفری فرد در قبال جرایم ارتکاب یافته نیست» (Prosecutor V. Multinovic, op.cit: 141).

با وجود تفاوت‌های مذکور نمی‌توان اهمیت این مفاهیم و نفوذشان را در ایجاد و طرح نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» نادیده گرفت. برخی برای بیان این اهمیت و نفوذ اینگونه ابراز داشته‌اند که مفهوم تبانی در لباس نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» در دادگاه یوگوسلاوی ظاهر شد (vanderwilt, op.cit: 91). آغاز نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» را باید در قضیه تادیچ در سال ۱۹۹۹ جستجو نمود. تادیچ عضوی از یک گروه مسلح بود که در اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد دهکده‌ای در بوسنی شده بودند و ساکنان آن را به شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند. در جریان این حمله پنج نفر به ضرب گلوله کشته شدند. شعبه بدوی تادیچ را نسبت به ارتکاب آن قتل‌ها تبرئه کرد زیرا عقیده داشت اثبات بدون شک و تردید دخالت متهم در وقوع این کشتار ممکن نیست (Judgment, Tadic, 1997: 373). دادستان از شعبه بدوی در مورد تبرئه تادیچ از این قتل‌ها تجدید نظر خواهی کرد. شعبه تجدید نظر در رسیدگی به این اعتراض به تفسیر ماده (۱) ۷ (شخصی که نقش طراح، محرک، آمر یا مباشر یا یاری کننده و مشوق در طراحی، ارتکاب یا اجرای جرایم مقرر در مواد ۲ تا ۵ این قانون را دارد نسبت به آن جرم از مسئولیت فردی برخوردار است) اساسنامه دادگاه یوگوسلاوی روی آورد و بیان داشت که دو شکل از مسئولیت در این ماده مورد اشاره قرار گرفته است؛ اول، دخالت فیزیکی و عملی در ارتکاب جرم توسط شخص مجرم و دوم، مشارکت در محقق ساختن طرح یا هدف مشترک (Judgment, Tadic, 1999: 183). بدین ترتیب شعبه مذکور نوعی از مسئولیت بر مبنای طرح مشترک که سپس «فعالیت مجرمانه مشترک» نامیده شد را ایجاد کرد. بعد همین شعبه در تفسیر و توضیحی که از این مفهوم داشت آن را در سه گونه قرار داد و سرانجام تادیچ را بر مبنای شکل سوم در ارتکاب آن قتل‌ها مجرم شناخت. این تقسیم بندی بر مبنای نوعی فعالیت مجرمانه مشترک انجام گرفت. به عبارت دیگر هر یک از این گونه‌ها نوع متفاوتی از فعالیت مجرمانه مشترک را مورد

توجه قرار دادند. با این حال این سه گونه در سه شرط لازم با هم مشترک بودند: ۱- شمار زیادی از افراد که در یک ساختار نظامی، سیاسی یا اداری سازمان یافته‌اند. ۲- وجود یک طرح، قصد یا هدف مشترک که خود جرم باشد یا اینکه در بردارنده ارتکاب جرمی از جرایم مقرر در قانون باشد. ۳- مشارکت در طرح یا هدف مشترک مذکور (Ibid: 228).

۱.۳. گونه اول:

در این گونه که شق پایه‌ای «فعالیت مجرمانه مشترک» (Basic form of JCE) نیز نامیده می‌شود مرتکبان، به منظور عملی کردن و اجرای یک طرح مشترک اقدام می‌کنند و از قصد مشترک و مشابهی برخوردارند (Ibid: 196). لذا مثلاً برای محکومیت به قتل عمدی بر طبق این گونه، دادستان موظف به اثبات وجود طرحی مشترک برای کشتن و نیز مشارکت عمدی متهم در حداقل اجرای بخشی از این طرح مشترک و همچنین قصد وی در یاری رساندن به ارتکاب قتل عمدی حتی در صورت عدم دخالت فرد در کشتن، است.

بنابراین برای تحقق و فعلیت گونه اول دو شرط لازم است ۱- وجود طرح مشترک و ۲- وجود قصد مشترک. شعبه رسیدگی کننده به قضیه مولتینوویچ در مورد طرح مشترک بیان داشت که این شرط به معنای آن است که متهم با دیگر اعضای دخیل در فعالیت مجرمانه نسبت به ارتکاب جرایمی توافق کند (Prosecutor V. Multinovic, op.cit: 146).

قصد مشترک نیز به این معناست که افراد دخیل در فعالیت مجرمانه مشترک از قصد مشابهی برای ارتکاب یک جرم برخوردار باشند. برخی علاوه بر قصد، وجود سهل‌انگاری عمدی را نیز برای مسئول بودن فرد کافی می‌دانند و برای توضیح نظر خود به این نمونه اشاره می‌کنند که اگر گروهی از نظامیان تصمیم به محروم کردن افراد غیر نظامی از آب و غذا بگیرند تا آنها را به ساختن یک پل برای عملیات نظامی مجبور سازند یا آنها را وادار به افشای نام غیرنظامیان دیگری کنند که در حملات غیرقانونی شرکت داشته‌اند و بعد از آن، برخی از این غیر نظامیان بمیرند؛ افراد نظامی آن گروه مسئولند اما نه فقط به علت شرکت در یک «فعالیت مجرمانه مشترک» برای ارتکاب جرایم جنگی، یعنی به بردگی گرفتن عمدی غیر نظامیان و وادار کردن افراد یک ملت برای مشارکت در عملیات جنگی علیه کشور خودشان، بلکه همچنین به علت قتل عمدی. زیرا مرگ آن افراد نتیجه طبیعی آن طرح مجرمانه مشترک بود (Cassese, op.cit: 111).

یکی از پرونده‌هایی که به این گونه از مسئولیت توجه نمود و آنرا مورد بحث قرار داد پرونده مربوط به کرستیچ (Krstic) بود که در سال ۲۰۰۱ مطرح شد. شعبه دادگاه در مورد متهم مذکور بیان داشت که ژنرال کرستیچ، در فعالیت مجرمانه مشترک برای قتل مسلمانان

نظامی سالخورده بوسنیایی از سربرنیکا (Srebrenica) شرکت داشته است، در حالی که آگاه بوده که چنین کشتاری به نابودی کل جامعه مسلمان در آن مکان منجر خواهد شد. لذا قصد وی در کشتن آن افراد برابر با قصد نسل کشی برای نابود کردن بخشی از یک گروه بود. متهم هیچ تصویری از طرح کشتن آن افراد نداشت و نیز شخصاً در کشتار واقع شده دخالتی نداشت ولی نقش مشارکتی اصلی در اجرای آن کشتار ایفا نمود (Judgment, Krstic, 2001: 628). شعبه بدوی فرد مذکور را به ۴۶ سال حبس محکوم کرد اما شعبه تجدید نظر این حکم را نقض کرد و کرسیتیج را تنها به علت معاونت در نسل کشی مجرم شناخت و لذا مجازات وی را به ۳۵ سال کاهش داد.

مورد دیگر پرونده «سیمیچ و دیگران» (Simic and others) بود که در سال ۲۰۰۳ مطرح شد. این پرونده سه متهم داشت. اما متهم اصلی سیمیچ بود که بر مبنای گونه اول فعالیت مجرمانه مشترک مسئول شناخته شد. او ریاست انجمن شهرداری و ستاد بحران را بر عهده داشت. متهم مذکور و افراد دیگر در اجرای طرح مشترک آزار و اذیت غیرنظامیان غیر صرب دارای قصد مشابه بودند. این آزار و اذیت به شکل بازداشت و توقیف غیر قانونی، رفتار غیر انسانی و ظالمانه مانند ضرب و شتم، شکنجه، کار اجباری و تبعید شهروندان غیر صرب ظاهر شد (Judgment, Simic and others, 2003: 151). متهم در هیچ یک از این افعال دخالت مستقیم نداشت ولی به علت وجود یک طرح مشترک و قصد وی در اجرای آن، بر مبنای مشارکت در «فعالیت مجرمانه مشترک» به ۱۷ سال حبس محکوم شد.

۲.۳. گونه دوم:

این گونه را «گونه نظام‌مند فعالیت مجرمانه مشترک» (Systematic form of JCE) نیز نامیده‌اند. شعبه تجدید نظر در قضیه تادیچ در بیان این گونه، مراجعه کامل به پرونده «اردوگاه کار اجباری داخائو» (Dachau concentration camp) مطروحه در محاکم مرتبط با جنگ جهانی دوم داشت. در این قضیه به اتهام افرادی رسیدگی شد که جزء واحدهای اداری یا نظامی بودند و در طرح سوء رفتار با زندانیان و کشتن آنها مشارکت داشتند. شعبه تجدید نظر با توجه به پرونده مذکور به توضیح رکن مادی و رکن معنوی گونه دوم فعالیت مجرمانه مشترک پرداخت. از نظر این شعبه رکن مادی ضروری در این گونه عبارت است از؛ مشارکت فعال در اجرای نظامی از سرکوب. همچنین بیان داشت که این مشارکت از مقام فرد و عملکرد او قابل استنباط است. همچنین عنصر روانی دربردارنده اولاً آگاهی از ماهیت نظام و ثانیاً قصد پیشبرد آن طرح مشترک می‌باشد. این عنصر همچنین می‌تواند از مقام و سمت فرد در اردوگاه استنباط کرد (Judgment, Tadic, op.cit: 204-209). بنابراین در این گونه

دادستان موظف به اثبات آن است که ۱- سیستم سرکوب سازمان یافته‌ای وجود داشت. ۲- متهم مشارکت فعالی در اجرایی کردن آن سیستم دارد و ۳- از ماهیت نظام مذکور آگاه بود و ۴- قصد پیشبرد آن نظام را داشت (Prosecutor V. Kernojela, 2003: 246).

اما آنچه نیازی به اثبات ندارد وجود یک طرح قبلی و نیز توافق بین افراد آن اردوگاه است. به عبارت دیگر همین که فرد با وجود رکن روانی، در عملی کردن و تحقق نظام سرکوب و سوء رفتار با زندانیان نقشی را ایفاء کند مسئول است. خواه این عمل را با توافق دیگران انجام دهد یا اینکه چنین توافقی وجود نداشته باشد. از پرونده‌هایی که با این گونه از فعالیت مجرمانه مشترک پیوند داشت، پرونده «کوکا و دیگران» بود که در سال ۲۰۰۱ در دادگاه یوگوسلاوی مورد رسیدگی قرار گرفت. متهمان این پرونده پنج نفر بودند که هر کدام نقش و مقامی در اردوگاه زندانیان در امارسکی (Omarska) داشتند. کوک (Kvočka) فرمانده یک بخش از اردوگاه بود. رادیچ (Radic) فرمانده در گردش بود. کاس (Kas) فرمانده در گردش نگهبانان بود. زیگیچ (Zigic) راننده تاکسی بود که معمولاً برای سوء استفاده، ضرب و شتم، شکنجه و کشتن زندانیان به اردوگاه وارد می‌شد. پرکاج (Perkac) جانشین فرمانده اردوگاه بود. شعبه اعلام کرد که اردوگاه امارسکی سمبل نوعی از فعالیت مجرمانه مشترک است که به منظور تبعیض نهادن و سوء استفاده از افراد غیر صرب منطقه پریچدور (Prijeedor) و نیز خالی کردن آن سرزمین از آنها و یا تحت انقیاد درآوردنشان به کار می‌رفت (Judgment, Kvočka and others, 2001: 324).

شعبه دادگاه در مورد رکن روانی بیان داشت که آگاهی از فعالیت مجرمانه می‌تواند از موقعیت متهم، مدت زمانی که در اردوگاه گذرانده است، عملکرد وی، برخوردی که با زندانیان و زندانبانان داشته، مشاهده بدن‌های مجروح و خونین زندانیان، مشاهده اجساد مردگان در اردوگاه، شرایط فلاکت‌بار زندانیان و... قابل استنباط باشد (Ibid: 325). همچنین شعبه دادگاه بیان داشت که ضرورت دارد دخالت متهم در آن فعالیت مجرمانه مشترک مؤثر باشد. البته شعبه تجدیدنظر نظر متفاوتی داشت طوری که بیان کرد: «در کل شرط قانونی خاصی در مورد مشارکت مؤثر متهم در فعالیت مجرمانه مشترک وجود ندارد. اما در برخی پرونده‌های خاص، به عنوان استثنایی بر اصل، ممکن است دخالت مؤثر او برای اثبات مشارکت متهم در فعالیت مجرمانه مشترک ضروری باشد» (Ibid: 327).

دادگاه در جایی دیگر این استثناء را به کار می‌برد. او در ابتدا بیان می‌دارد که داشتن یک وظیفه اداری و رسمی و یا جزء پرسنل اردوگاه بودن برای مسئول شمردن لازم نیست. اما بعد از آن این عقیده خود را مشروط می‌کند و توضیح می‌دهد که هر بازدید کننده‌ای که وارد اردوگاه می‌شود و با زندانیان رفتار بدی انجام می‌دهد و این رفتار بد اتفاقاً با فضایی

رعب انگیز و زجرآور اردوگاه همسو می‌شود نمی‌تواند بر مبنای نظریهٔ فعالیت مجرمانه مشترک مسئول تلقی گردد؛ بلکه عمل او باید به حد «مشارکت مؤثر» برسد (Judgment, MiloSevi, 2005: 599).

۳.۳. گونه سوم:

این، نوع گسترش یافته گونهٔ اول است و هنگامی تحقق می‌یابد که «یکی از مجرمین مرتکب فعلی شود که هر چند خارج از آن طرح مشترک بوده اما نتیجه طبیعی و قابل پیش‌بینی اجرای آن طرح باشد» (Judgment, Tadic, 1999: 204). مطابق این گونه از فعالیت مجرمانه مشترک مسئولیت جرایم خارج از طرح مشترک ممکن است متوجه تمام اشخاص درگیر در این طرح شود اگر، اولاً؛ چنین جرایمی قابل پیش‌بینی باشد ثانیاً، با این حال متهم عمداً در اجرای آن طرح، که ممکن است چنین جرایمی را حاصل کند، مشارکت نماید و در واقع نسبت به آن جرایم به نوعی بی‌تفاوت باشد. شعبه تجدید نظر در قضیه تادیچ با ارائه مثالی در مورد این گونه، بیان می‌دارد که اگر قصد یک گروه اخراج اجباری اعضای یک قوم از محل زندگیشان باشد و در اجرای این طرح چند نفر کشته شوند اگرچه قتل و کشتار مقصود نبوده و در طرح مشترک مورد اشاره و توافق واقع نشده است اما قابل پیش‌بینی بود که عمل اخراج اجباری غیرنظامیان به زور اسلحه می‌تواند به مرگ یک یا چند تن از آنها منجر شود؛ لذا تمام اعضاء مسئول هستند (Ibid: 209).

مسئله‌ای که در مورد معیار «قابل پیش‌بینی بودن» (Forsee ability) مطرح می‌شود آن است که آیا این معیار معیاری عینی است یا شخصی. به عبارت دیگر آیا اینکه متهم چنین جرایمی را پیش‌بینی کرده است باید اثبات شود یا همینکه هر فرد عاقلی بتواند این جرایم را پیش‌بینی کند کفایت می‌کند و نیازی به توجه شخص متهم نیست. شعبه تجدیدنظر در مورد این مسأله دیدگاه مشخصی ندارد به طوری که گاهی از عباراتش توجه به معیار شخصی قابل استنباط است، مثل این عبارت که «اگرچه متهم قصد بروز یک نتیجه خاص را نداشت ولی از اینکه افعال گروه به احتمال زیاد منجر به آن نتیجه می‌شود آگاه بود و با وجود این آن خطر را پذیرفت.» با این حال در جای دیگر از معیار عینی صحبت می‌کند به گونه‌ای که بیان می‌دارد «هر فردی در گروه باید قادر به پیش‌بینی آن نتیجه باشد» (Ibid: 220).

صرف‌نظر از توجه به برداشت‌های متفاوت از عبارات شعبه دادگاه می‌توان معیار عینی را به دلایل زیر بر معیار شخصی ترجیح داد: ۱- پذیرفتن معیار شخصی محتاج مراجعه به متهم و اثبات پیش‌بینی وی نسبت به جرایم واقع شده است. اما اثبات این موضوع بسیار

دشوار است. ۲- با توجه به شدت جرایم بین‌المللی اتکا بر معیار عینی بهتر می‌تواند مانع از رهایی مجرمین از مجازات شود زیرا دفاع موجهی از طرف متهم مبنی بر عدم پیش‌بینی جرایم مطرح نمی‌شود هنگامی که نظایر آن فرد قادر به این پیش‌بینی می‌باشند. با توجه به توضیحات دادگاه می‌توان گفت اینکه عنصر معنوی در این گونه از فعالیت مجرمانه مشترک مبتنی بر «سهل‌انگاری عمدی» باشد کفایت می‌کند. مطابق این شکل از رکن روانی، فاعل یا مجرم نسبت به نتایج عمل خود بی‌تفاوت است و حتی خواهان آن نیست، اما می‌داند اگر او عمل مورد نظر را انجام دهد به احتمال زیاد این نتایج واقع می‌شوند. این گونه از فعالیت مجرمانه مشترک در قضیه تادیچ مبنایی برای مسئولیت متهم قرار گرفت. پیش از این به این پرونده اشاره گردید و بیان شد که شعبه بدوی متهم را از قتل‌های رخ داده مبری دانست. زیرا به نظر او هیچگونه دلیلی بر مشارکت متهم در آن جنایات یافت نشد. اما شعبه تجدیدنظر این رأی را ابطال کرد و تادیچ را بر مبنای گونه سوم نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» مسئول شناخت. زیرا به نظر دادستان تنها نتیجه منطقی قابل استنباط از اوضاع و احوال این است که کشتن آن عده به عنوان بخشی از نتایج محتمل و طبیعی حمله به روستاهای سیویچ و جاسکیچی (Civic & Jaskici) قابل پیش‌بینی بود. در نهایت اینکه تادیچ به ۲۴ سال حبس به خاطر جرایم جنگی و نیز ۲۵ سال حبس دیگر به دلیل جرایم علیه بشریت محکوم شد (Judgment, Tadic, 1999: 16).

۴. ایرادات وارد بر نظریه:

نظریه فعالیت مجرمانه مشترک اگرچه ابزار مفیدی در گسترش مسئولیت کیفری به همه افراد درگیر در جرایم گسترده است و بر مجازات گردانندگان اصلی طرح‌های مجرمانه بدون نیاز به دخالت آنها در عنصر مادی جرایم تاکید دارد، اما همچنین از انتقادات مصون نمانده است. به طوری که برخی نظریه مذکور را به تقابل با اصول بنیادین حقوق کیفری و نیز گستردگی ناعادلانه قلمرو متهم کردند. برخی دیگر نیز قلمرو وسیع آن را ناموجه می‌دانند و از این جهت نظریه مذکور را به چالش کشیده‌اند.

۱.۴. مغایرت نظریه با اصول اساسی حقوق کیفری:

نقد مغایرت نظریه با اصول اساسی حقوق کیفری به گونه سوم نظریه و معیاری که در آن بیان گردید وارد شد. در گونه سوم نظریه، مسئولیت کیفری افراد بر مبنای پیش‌بینی جرایم بود. برخی این مبنا را در چالش جدی با اصول مبنایی حقوق کیفری یعنی «تقصیر» (Culpability) و رابطه «سببیت» (Causation) دانسته‌اند. در چالش گونه سوم نظریه

فعالیت مجرمانه مشترک با مفهوم «تقصیر» گفته شده؛ برای اینکه فردی مجرم شناخته شود تقصیر وی باید اثبات گردد. همچنین اگر دو یا چند نفر متهم به ارتکاب جرمی شناخته شوند مجرم بودن آنها نیازمند اثبات تقصیرات همسازشان در وقوع آن جرم می‌باشد. این اصل در گونه سوم نظریه رعایت نشده است. به عنوان مثال اگر در فعالیت مجرمانه مشترک قتلی واقع شود که خارج از طرح و هدف مشترک قرار داشته است برای محکومیت فرد به ارتکاب قتل باید قصد خاص او مبنی بر سلب حیات از مقتول اثبات شود. این در حالی است که اشخاص دخیل در فعالیت مجرمانه به صرف اینکه چنین قتلی را پیش‌بینی می‌کردند مسئول شمرده شده و نیازی به اثبات قصد خاص در آنها نیست. به عبارت دیگر در اینجا فرد یا افرادی که هیچ دخالتی در ارتکاب مادی و فیزیکی قتل ندارند تنها بر مبنای شکل ضعیفی از قصد که همان «پیش‌بینی» است محکوم می‌گردند. اما فردی که رکن مادی جرم منتسب به اوست در صورتی محکوم خواهد شد که قصد یا سوء نیت خاص او اثبات شود.

برخی در مواجهه با این نقد جنبه‌های عملی را مطرح کرده و ابراز می‌دارند؛ اگرچه با لحاظ اصول و منطق حقوقی چنین ایرادی مبرهن است، اما حقوق کیفری تنها بر منطق و اصول نظری محض مبتنی نیست بلکه ملاحظات عملی نیز مدنظر قرار گرفته و نقش مهمی بر عهده دارد (House of Lords in 1997, in Regina v. Powell and another and Regina (v. English, 1997: 96). از جمله ملاحظاتی که آنها مورد اشاره قرار می‌دهند حفاظت از جامعه است، حفظ جامعه در قبال گروهای که در فعالیت‌های مجرمانه شرکت می‌کنند. اعضای گروه قصد مجرمانه فردی برای ارتکاب جرمی خارج از طرح مشترک ندارند ولی از احتمال وقوع آن مطلعند. با این حال با آن مخالفت نمی‌کنند یا از وقوع آن جلوگیری نمی‌نمایند.

چالش دوم گونه سوم نظریه فعالیت مجرمانه مشترک با مفهوم «سببیت» است. علاوه بر وجود رابطه بین جرم ارتکاب یافته و رکن روانی متهم، وجود رابطه بین آن جرم و فعل مرتکب نیز ضروریست. رابطه‌ای که از آن به «سببیت» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر در صورتی جرم قابل انتساب به متهم است که متهم عامل یا از جمله عوامل ایجاد کننده آن باشد. اما در گونه سوم نظریه مورد بحث، چنین ارتباطی بین فرد و جرمی که خارج از طرح مشترک واقع شده وجود ندارد. لذا انتساب آن جرم به مرتکب و به دنبال آن مسئولیت وی بر مبنای آن، با اصول حقوق کیفری تهافت و تعارض دارد و قابل جمع نیست.

برای پاسخ به این نقد چه بسا بتوان ادعا کرد که جرم خارج از طرح، به نوعی نتیجه و برآیند طرح مشترک است. به عبارت دیگر هرچند بین افرادی که در ارتکاب آن جرم سهیم

نبوده‌اند و جرم واقع شده ارتباطی وجود ندارد و نمی‌توان آن جرم را منتسب به آنها دانست اما می‌توان بین توافق و تراضی آنها در ایجاد یک طرح و هدف مشترک و وجود احتمال وقوع جرم خارج از طرح، ارتباط برقرار ساخت. به گونه‌ای که مدعی شد اگر چنان طرحی بین این افراد شکل نمی‌گرفت چنین جرمی نیز واقع نمی‌شد. در یک محکمه ایتالیایی استدلال‌هایی در جهت حمایت از نظر پیش گفته مطرح گردید. محکمه مذکور در مسیر بیان توجیحات خود متوسل به اصل «توالی اسباب متلازم» (Principle of concurrence of interdependent causes) شد. مطابق با این اصل، سبب هم می‌تواند به صورت مستقیم و بلاواسطه و هم به طور غیرمستقیم و با واسطه مسئولیت‌ساز باشد. به عبارت دیگر گاهی سببی، مسببی می‌سازد که خود آن مسبب نسبت به دیگری سبب است، در اینجا سبب اول هم نسبت به مسبب خود و هم نسبت به مسبب مسبب خود سبب است (سببیت با واسطه). مثلاً اگر فردی وضعیتی را بی‌آفریند که خود آن وضعیت مولد جرم باشد نسبت به آن جرم سبب با واسطه تلقی شده و لذا مسئول می‌باشد: (Case of D'Ottavio and other, 1947: 112).

این چالش بویژه در مورد جرم «نسل‌کشی» مطرح گردیده است. جرم نسل‌کشی از جمله جرایمی است که نیازمند رکن روانی خاص یا به عبارت دیگر سوء نیت خاص است. لذا فرد هنگامی می‌تواند به اتهام این جرم مورد محاکمه و مجازات واقع گردد که قصد نابودی کل یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را داشته باشد. در غیر این صورت، یعنی در صورت عدم اثبات چنین قصدی فرضیه وقوع جرم نسل‌کشی مردود است. اکنون این مسأله در اینجا مطرح می‌گردد که با وجود ضرورت وجود سوء نیت در این جرم، آیا می‌توان بر مبنای گونه سوم نظریه فعالیت مجرمانه مشترک که بر معیار پیش‌بینی ابتناء دارد فردی را به مجازات آن جرم محکوم نمود؟ در پاسخ به این پرسش مواضع متفاوتی اتخاذ شده است:

برخی عدم امکان منطقی در گسترش گونه سوم نظریه مذکور به جرم ژنوسید را فصل‌الخطاب تلقی کرده، هرگونه تلاشی در جهت رفع این چالش و ایجاد فراگیری و شمولیت به جرم مذکور را بیهوده می‌دانند. برخی محاکم از این نظر پیروی کرده‌اند. مثلاً شعبه تجدید نظر در پرونده کرسیتیچ حکم شعبه بدوی در مورد امکان تسری گونه سوم نظریه‌ی به جرم نسل‌کشی را رد کرد و بدون اینکه مسأله را توضیح دهد متهم را به جای نسل‌کشی به «یاری نمودن» و «تشویق کردن» در ارتکاب جرم مذکور محکوم کرد (Judgment, Krsti, 2004: 140). اما خود این دیدگاه نیز درست نیست. با این توضیح که؛ مفاهیمی که دادگاه در تلاش است که افراد درگیر در فعالیت مجرمانه مشترک را به وسیله

آنها به جرم نسل‌کشی پیوند دهد در ذیل عنوان معاونت در جرم قرار می‌گیرند. معاونت در جرم نیز هنگامی واقع می‌گردد که علاوه بر آگاهی معاون از قصد سوء مباشر، به گونه‌ای اقدام نماید که در دستیابی وی به آرمانهای پلید و مجرمانه‌اش مؤثر باشد. حال آنکه در گونه سوم، نه علم وجود دارد و نه یاری نمودن در معنای دقیقش. مگر گفته شود وجود طرح مشترک و دخالت در اجرای آن، اقدامی در آسان‌سازی اجرای اعمال خارج از طرح مشترک است و بدین سان می‌تواند معاونت تلقی گردد.

این نفی فراگیری، در قضیه استاکیچ با توضیحات بیشتری همراه شد به‌طوری که این شعبه عنوان کرد؛ ترکیب نوع سوم مفهوم فعالیت مجرمانه مشترک و جرم نسل‌کشی منجر به آن خواهد شد که قصد خاص آن قدر ضعیف شود که کاملاً متفاوت گردد. بنابراین شعبه دریافت که به منظور ارتکاب جرم نسل‌کشی، عناصر آن جرم از جمله سوء نیت خاص، باید وجود داشته باشد. مفاهیم «گسترش» به نسل‌کشی یا نسل‌کشی به عنوان یک «برآیند طبیعی و قابل پیش‌بینی» یک فعالیتی که مقصود آن، به‌طور خاص، نسل‌کشی نیست قابل انطباق با تعریف نسل‌کشی که در بخش الف در ماده (۳) ۴ مطرح شده نیست (Judgment, Staki, 2003: 530).

برخی دیگر در رویارویی با چالش پیش گفته سعی در مقابله با آن و در نهایت مرتفع نمودنش دارند. این عده نیز دو مسیر متفاوت را پیموده‌اند؛ بعضی رفع آن چالش را در گرو بازتعریف رکن روانی نسل‌کشی می‌دانند. در توضیح نظر آنها باید گفت که در ابتدا تفسیری که از سوء نیت خاص در نسل‌کشی می‌شد «تفسیر مبتنی بر قصد» بود. مطابق با آن، مرتکب باید آشکارا به دنبال ارتکاب فعل مجرمانه باشد. این تفسیر در حکم اکایسو (Akayesu) و نیز در حکم استینافی کرسیتیچ در دادگاه یوگوسلاوی مطرح گردید. اما بعد از آن، برخی این تفسیر را رد کردند و بیان داشتند که معیار ارائه شده بسیار سخت است (Judgment Jelisi, 2001: 27). این انتقادات منجر به جایگزین نمودن «تفسیر مبتنی بر قصد» با «تفسیر مبتنی بر علم» گردید. حامیان تفسیر اخیر معتقد بودند که جرم نسل‌کشی هم در برگیرنده افعالی است که فرد می‌داند منجر به نابودی گروه می‌شود (Greenawalt, 1999: 2288) و هم افعالی که نابودی گروه نتیجه قابل پیش‌بینی و محتمل آن است.

کرس در انتقاد از «تفسیر مبتنی بر قصد» و حمایت از «تفسیر مبتنی بر علم» معتقد است: با پذیرش تفسیر اولی بین رکن مادی و رکن روانی جرم نسل‌کشی رابطه‌ای معکوس برقرار می‌گردد. جرم نسل‌کشی که اشاره به فعالیت‌های گروهی دارد نمی‌تواند با نوعی از رکن روانی اثبات گردد که نوعاً مختص رهبران گروه است. زیرا در غیر این‌صورت ابهامات

مفهومی را حاصل می‌گرداند. او پیشنهاد می‌کند که برای رهایی از این تعارض و ابهامات حاصله باید تفسیر مبتنی بر علم را پذیرفت. نیز بیان می‌دارد که قصد نسل‌کشی در دو حالت حاصل می‌شود: الف؛ آگاهی از اینکه حمله جمعی به هلاکت حداقل بخشی از گروه مورد حمایت منتهی می‌شود و ب؛ محتمل دانستن وقوع چنین هلاکتی (Kress, 2005: 577).

برخی دیگر به جای بازخوانی رکن روانی نسل‌کشی، سعی در تفسیر ماهیت نظریه فعالیت مجرمانه مشترک دارند تا بدین طریق بتوانند محکومیت به جرم نسل‌کشی را بر مبنای گونه سوم نظریه مذکور توجیه کنند. به نظر این عده اگر ماهیت این شکل از مسئولیت را نوعی مباشرت تلقی کنیم این نتیجه حاصل خواهد شد که هر کدام از مرتکبان باید دارای قصد نسل‌کشی باشند. در این صورت امکان تسری گونه سوم مفهوم نظریه فعالیت مجرمانه مشترک به جرم نسل‌کشی ممکن نیست (van Sliedreg, 2007: 184-185). اما از نظر این عده ماهیت این شکل از مسئولیت باید بر مبنای «مشارکت» تشریح شود. آنها برای مستند کردن نظر خود به رأی شعبه در پرونده تادیج اشاره می‌کنند. آن محکمه مقرر نمود «ارتکاب یکی از جرایم مقرر در مواد ۲، ۳، ۴ یا ۵ اساسنامه ICTY می‌تواند از طریق مشارکت در تحقق طرح یا هدف مشترک واقع شوند» (Judgment, Tadic, 1999:188).

بنابراین با چنین تلقی‌ای از ماهیت نظریه می‌توان شمول آن بر جرایم نیازمند سوء نیت خاص، مانند نسل‌کشی را تأیید نمود. با این توضیح که وقتی نظریه فعالیت مجرمانه مشترک، شکلی از مشارکت مجرمانه باشد تحت حاکمیت اصول مسئولیت اشتقاقی قرار می‌گیرد که مطابق با آن هیچ دلیلی برای (Derivative liability) اینکه فرد باید قصد نسل‌کشی داشته باشد وجود ندارد و صرف آگاهی از قصد مجرم اصلی که عملاً جرم نسل‌کشی را انجام می‌دهد کافی است (van Sliedreg, op.cit: 203). شعبه رسیدگی کننده به پرونده میلوسویچ نیز چنین اعتقادی داشت. به نظر این شعبه گونه سوم «فعالیت مجرمانه مشترک» متفاوت از دیگر اشکال مشارکت مجرمانه نیست و لذا نیازی به اثبات قصد کامل ارتکاب جرم نمی‌باشد (7: Decision on Interlocutory Appeal, Brdanin, 2004).

۲.۴. قلمرو نظریه:

از دیگر ابعاد جدال‌انگیز نظریه فعالیت مجرمانه مشترک بعد قلمرو آن است. این نگرانی وجود دارد که نظریه مذکور محدوده مسئولیت کیفری فرد را گسترش می‌دهد. به عبارت دیگر اینکه در این نظریه مشارکت فردی در عنصر مادی و فیزیکی جرایم واقع شده، مؤثر و

معیار نیست و با فقدان آن نیز امکان محکومیت وی به جرایم واقع شده وجود دارد، می تواند حوزه شمول این مسئولیت را به طور افراطی وسعت داده و بدین لحاظ اصول پذیرفته شده راجع به مسئولیت کیفری فردی را نقض نماید.

این نگرانی بویژه در مورد گونه دوم و سوم نظریه برجسته تر است. مثلاً شعبه تجدیدنظر در پرونده تادیچ مقرر نمود که رکن مادی در نظام سوء رفتار که همان مشارکت فعال در اجرای آن نظام است می تواند از مقام فرد استنباط گردد (Judgment, Tadic, 1999: 203). همچنین همین نظر را در مورد اثبات رکن روانی ابراز نمود؛ طوری که بیان داشت آگاهی متهم از وجود آن نظام، از موقعیت فرد در سلسله مراتب اداری و نظامی، قابل استنباط است (Ibid:203). مسلم است که توجه صرف به مقام متهم در شناسایی برخوردار وی از رکن روانی و مادی، نمودار اعمال نوعی معیار موسع است. چنین معیاری به راحتی مسئولیت اثبات بی گناهی را از عهده مقام قضایی خارج کرده و به عهده متهم می نهد. زیرا در اینجا صرف داشتن موقعیت و مقام در نظام مذکور نشان دهنده مشارکت مادی و معنوی متهم در جرایم است. مگر اینکه متهم خلاف آن را به اثبات برساند. معیار مذکور در برخی پرونده های دیگر نیز مورد تأیید قرار گرفت. یکی از آنها قضیه کوکا بود. در این مورد بیان گردید داشتن نقش حفاظتی، اداری یا اجرایی در یک اردوگاه نشان دهنده مشارکت عمومی وی در ارتکاب جرایم می باشد (Judgment, Kvočka and others, 2001: 278).

گونه سوم نظریه نیز از لحاظ ارائه قلمرو وسیع مورد اعتراض واقع شده است. برخی در این مورد گفته اند که این گونه می تواند منجر به مجرمیت فرد بر مبنای رابطه شود (رابطه فرد با گروهی که طرح مجرمانه مشترک را اجرا می کنند) زیرا سازنده مسئولیت برای اعضای رده پایین فعالیت مجرمانه مشترک در قبال تمام جرایم ارتکاب یافته می باشد (Martinez and Danner, 2005: 117). این نگرش اعتراض آمیز به قلمرو نظریه فعالیت مجرمانه مشترک منجر به ارائه نظریات و معیارهایی برای تعیین محدوده این نظریه و کاهش قلمرو آن گردید. این معیارها هم از طرف حقوقدانان و هم از طرف محاکم کیفری بین المللی مطرح گردید. در مورد معیارهای مطروحه از جانب حقوقدانان می توان به دیدگاه دنر و مارتینز اشاره کرد؛ آنها در ابتدا بیان می دارند جایی که قلمرو فعالیت مجرمانه مشترک بسیار گسترده است حداقل از لحاظ نظری امکان در نظر گرفتن مسئولیت کیفری برای افراد رده پایین این فعالیت در قبال کلیه جرایم ارتکاب یافته وجود دارد. اما چنین سطحی از مسئولیت درست نیست. آنها ابراز می دارند که به منظور تضمین اینکه افراد تنها برای جرایمی مسئول شمرده شوند که می بایست از نظر قانونی مسئول باشند، باید رفتار متهم با قلمرو جرایم ارتکاب یافته در فعالیت ارتباط کاملی داشته باشند. آنها پیشنهاد می کنند دادستان باید اثبات کند

که متهم «مشارکت مؤثری» در فعالیت داشته است. به نظر آنها این معیار رافع دو ایراد است، ایراد انتساب مسئولیت به افراد رده پایین در قبال تمام جرایم ارتکاب یافته در قلمروی وسیع از فعالیت مجرمانه مشترک و نیز ایراد توسل به مصلحت قضایی و تعقیبی برای خروج این افراد از قلمرو مسئولیت (Ibid: 62-63).

همچنین در حمایت از این معیار گفته شده است که چنین شرطی هم باعث محدود شدن قلمرو فعالیت مجرمانه مشترک می‌شود و هم تضمین کننده آن است. این نظریه در اصل نسبت به رهبران ارشد اعمال می‌گردد (Danner, A.M. and Martinez, 2004: 62).

این معیار در دادگاه یوگوسلاوی و در پرونده کوکا نیز پذیرفته شده است. شعبه رسیدگی کننده به این پرونده در مورد چگونگی تشخیص وجود و تحقق این معیار بیان می‌دارد: «سطح مشارکت انتسابی به متهم و اینکه آیا آن نوعی از مشارکت مهم و مؤثر است، به شماری از معیارها بستگی دارد مانند؛ وسعت فعالیت مجرمانه، عملکردها، موقعیت متهم ... شدت و قلمرو جرایم واقع شده و لیاقت، تعصب یا ظلم آشکاری که فرد در اجرای افعال از خود نمایش داده است. شاید مهمترین معیار، بررسی نقش ایفائی در مقایسه با شدت و قلمرو جرایم ارتکاب یافته باشد (Judgment, Kvočka and others, op.cit: 311).

چاره دیگر برای کاستن از وسعت قلمرو مسئولیت در نظریه‌ی فعالیت مجرمانه مشترک، از طرف فون اسلیدرگت بیان گردیده است. به نظر وی برای اینکه این مبنا از مسئولیت در چهارچوب پذیرفته شده مسئولیت کیفری فردی باقی بماند باید محدودیت‌هایی برای آن در نظر گرفت. اما او به جای اتکا بر چگونگی مشارکت فرد در اجرای طرح مجرمانه، توجه خود را بیشتر معطوف به ماهیت و ساختار گروه می‌سازد. به نظر وی مسئولیت در قبال اعمال دیگران تنها هنگامی قابل پذیرش است که اولاً درجه بالایی از همبستگی در آن گروه وجود داشته باشد یا آنکه درجه بالایی از کنترل روی افرادی که اعمالشان ایجاد کننده مسئولیت جمعی است وجود داشته باشد یا ثانیاً فرد به طور عمدی پذیرای نقشی در گروه باشد (van Sliedreg, 2007: 251). بدین ترتیب وی با نهادن شرایطی برای گروه و عضویت در آن، از قرار گرفتن برخی فعالیت‌های فاقد آن شرایط در کنار این مبنا از مسئولیت مانع و بدین وسیله از حوزه شمول آن کاست. دادگاه یوگوسلاوی نیز در برخی از موارد از چنین شیوه‌ای پیروی نموده است، به طوری که در پرونده کروئولچ (Kernojelac) محکمه تجدیدنظر بیان داشت که استفاده از نظریه فعالیت مجرمانه مشترک، به عنوان روشی از مسئولیت، نیازمند تعریف دقیقی از هدف مشترک می‌باشد و نیز اینکه مرتکبین اصلی که مباشرتاً در ارتکاب جرم نقش دارند باید به دقت ممکن تعریف شوند. بنابراین شعبه تجدید نظر با ضروری دانستن حداکثر دقت در توصیف عضویت در گروه و فعالیت‌های آن، قلمرو بالقوه نظریه

فعالیت مجرمانه مشترک را به عنوان روشی از مسئولیت محدود کرد. (Gustafson, op.cit: 142).

مفهوم دیگری که به منظور کاهش قلمرو افراطی نظریه فعالیت مجرمانه مشترک از آن بهره برده شده است مفهوم «توافق صریح» (Express agreement) است. این مفهوم در قضیه بردانین مورد استفاده واقع شده است: شعبه بدوی در این زمینه تاکید می کند که به منظور تعیین مسئولیت کیفری فردی بر مبنای نظریه فعالیت مجرمانه مشترک صرف اثبات یک ادراک یا توافق برای ارتکاب جرم بین متهم و فردی که عهده دار واحد نظامی یا شبه نظامی مرتکب جرم یا تحت کنترل آن است؛ کافی نیست. طبق نظریه فعالیت مجرمانه مشترک متهم تنها هنگامی می تواند از نظر کیفری مسئول شناخته شود که دادستان بدون هرگونه شک منطقی به اثبات برساند که اولاً وی از یک ادراک کامل از جرایم برخوردار باشد یا ثانیاً با مباشران مرتبط برای ارتکاب جرم خاصی که در نهایت واقع شده است توافق کرده یا ثالثاً جرم واقع شده توسط مرتکبان فیزیکی مرتبط، نتیجه طبیعی و قابل پیش بینی جرم مورد توافق بین متهم و مباشران مرتبط است (Decision on Interlocutory Appeal, Brdanin, op.cit: 86). بنابراین عبارات، به منظور مسئول شمردن فرد در مورد کلیه جرایم واقع شده در قلمرو فعالیت مجرمانه وجود یک توافق صریح لازم و ضروری است و بدون آن هیچ مسئولیتی متوجه متهم نخواهد بود. البته ممکن است بیان شود که اثبات چنین توافقی، به طور غیرمستقیم نیز امکان پذیر است مثل اینکه متهم و مرتکبین اصلی برای اجرای طرح مشترک آنچنان هماهنگ عمل کنند که بتوان گفت بین آنها حتماً توافق وجود داشته است. با این وجود چنین شرطی به نظر برخی با اصول نظریه فعالیت مجرمانه مشترک در تعارض قرار داد زیرا با محدود کردن بیش از حد قلمرو آن بعضاً می تواند از مسئول شمردن رهبران این فعالیت مانع شود، حال آنکه این نظریه در ابتدا و بنابر اصول خود در اصل برای مسئول شمردن آنها مطرح گردیده است: این اصول عبارتند از؛ ۱- در شرایط مشخصی که طرح و رفتار مجرمانه گروهی وجود دارد، انتساب مسئولیت فردی به افرادی که مباشرتاً در ارتکاب جرایم نقشی ندارند، به عنوان مرتکب - شریک (Co-perpetrator) مناسب است. ۲- در مورد فردی که طبق نظریه فعالیت مجرمانه مشترک مجرم شناخته شد، این تصور وجود دارد که طبق ماده ۷(۱) اساسنامه دادگاه یوگوسلاوی «مرتکب جرم شده است» و این فرض وجود دارد که او بدون توجه به نقش خاص او در مباشرت آن، مرتکب - شریک در جرم است. ۳- لازم نیست متهم مباشرتاً در ارتکاب هر یک از جرایم اتهامی مداخله داشته باشد یا حتی مشارکت مؤثری در ارتکاب آنها داشته باشد. تنها اینکه اعمال وی باید به گونه ای در پیشبرد طرح یا هدف مشترک که در برگیرنده

ارتکاب جرایم است موثر باشد. ۴- برای اینکه به عنوان عضوی از اعضای فعالیت مجرمانه مشترک در قبال جرمی مجرم شناخته شود حضور متهم در حین وقوع آن جرم ضرورتی ندارد. ۵- هر یک از اعضای دخیل در فعالیت مجرمانه مشترک در قبال جرایم ارتکاب یافته در آن فعالیت به طور یکسان مجرمند. ۶- طول مجازات یک عضو از فعالیت مجرمانه مشترک ضرورتاً به نقش وی در مباشرت جرم ارتباطی ندارد و ممکن است مواردی باشد که در آنها عضوی از یک فعالیت مجرمانه مشترک که در زمره مرتکبان فیزیکی قرار ندارد مستحق مجازات بیشتری نسبت به مرتکب اصلی باشد با توجه به ماهیت و وسعت دخالتش در طرح مجرمانه و در جرایمی که به منظور پیشبرد این طرح ارتکاب یافته‌اند (Gustafson, op.cit: 146).

از توجه به این اصول، قابل استنباط است که پیش‌بینی شرط توافق صریح بین رهبران پشت صحنه فعالیت مجرمانه و مباشران جرایم، خلاف منطق بکارگیری نظریه فعالیت مجرمانه مشترک خواهد بود؛ زیرا احتمال اینکه رهبران نظامی یا سیاسی در قبال جرایم ارتکاب یافته توسط اعضای ساده، مسئول تلقی شوند را به‌طور برجسته‌ای کاهش می‌دهد؛ در صورتی که توافقی با آنها انجام نگرفته باشد.

۳.۴. عدم رعایت اصل قانونی بودن جرم:

عدم رعایت اصل قانونی بودن این نکته را مورد توجه قرار می‌دهد که توسل به این نظریه به عنوان مبنایی از مسئولیت، نوعی ابداع قضایی بوده است. به عبارت دیگر اساسنامه و مقررات آیین دادرسی و ادله دادگاه یوگوسلاوی اشاره به چنین مفهومی ندارند. مثلاً ماده (۱) ۷ تنها مباشرت، طراحی، دستور دادن، تحریک و مشارکت و معاونت را مورد اشاره قرار داده است. لذا بکارگیری آن و محکوم کردن افراد بر آن مبنا خلاف قانون بوده و وجاهتی ندارد. در رد این اعتراض بیان شده است که مقررات دادگاه یوگوسلاوی تنها جرایمی را که در صلاحیت محاکم می‌باشد معرفی می‌کنند و تعریف این جرایم تنها با مراجعه به حقوق بین‌الملل عرفی باید صورت گیرد. در حقوق بین‌الملل عرفی نیز در مورد امکان توسل به مفاهیم عمومی حقوق کیفری در مورد موضوعاتی نظیر مبنای مسئولیت، دفاعیاتی وجود دارد (Cassese, op.cit: 114).

۵. نتیجه‌گیری:

همانطور که ملاحظه شد شعبات مختلف دادگاه‌های بین‌المللی در مسیر اثبات مسئولیت کیفری افراد دخیل در ارتکاب جرم دست به نوآوری‌های متعددی زده‌اند؛ تا بدین طریق

توانسته باشند از بی‌کیفرمانی جنایتکاران بین‌المللی جلوگیری نمایند. بدین ترتیب هم عدالت جزایی را بهتر اجرا کنند و هم از تجری دیگران به ارتکاب انواع جنایات پیشگیری نمایند. دادگاه‌های پیش‌گفته برای دستیابی به این آرمان مبدع نظریات گونه‌گونی، به ویژه نظریه «فعالیت مجرمانه مشترک» شده‌اند. اما بایسته است در استفاده از آن مفاهیم بر انطباق آنها با اصول و قواعد مسلم حقوق کیفری بکوشند و از اتخاذ رویه‌های قضایی ناساز با آنها بپرهیزند. در بازگفتی دیگر، حقوق کیفری در مسیر اعمال مجازات نسبت به مجرمان و تحقق مسئولیت کیفری آنان مفاهیم بنیادین متعددی را مد نظر قرار داده است، مفاهیمی همچون معاونت، مشارکت و مباشرت. این مفاهیم دیرینگی و فراگیری بیشتری دارند، به طوری که در سنجش با مفاهیم دیگری چون عضویت در سازمان مجرمانه و یا فعالیت مجرمانه مشترک، خردپسندترند. به عبارت دیگر مفاهیم عضویت در سازمان مجرمانه و یا فعالیت مجرمانه مشترک تازه تاسیس بوده و اینکه بیشتر در حقوق بین‌المللی کیفری مورد توجه قرار گرفته‌اند. بنابراین بهتر است تا جایی که ممکن است از مبانی مسئولیت که بیشتر مورد وفاق نظام‌های حقوق کیفری هستند، نظیر معاونت و مشارکت، استفاده شود. مفاهیمی نظیر فعالیت مجرمانه مشترک بعضاً با ایراداتی مواجه گردیده است که پندار ناعادلانگی مسئول تلقی کردن افراد را بر مبنای آن تقویت می‌کند. سرانجام اینکه، برای مسئول شمردن افراد باید؛ نخست نهادهای سنتی حقوق کیفری را مورد توجه قرار داد، اما اگر این نهادها اهداف حقوق بین‌المللی کیفری را تأمین ننمایند، به طور استثنایی می‌توان از مفاهیمی ویژه همچون «فعالیت مجرمانه مشترک» بهره برد.

چنانچه گریزی از تمسک به مفهوم فعالیت مجرمانه مشترک باقی نماند، باید سعی نمود این مفهوم را به گونه‌ای به کار برد که با اصول حقوق کیفری در تعارض آشکار قرار نگیرد. به عبارت دیگر در حقوق کیفری مفاهیمی همچون رابطه سببیت، تقصیر، آگاهی و عمد جزء مفاهیم بنیادی می‌باشند که نقش راهبردی در این حوزه از حقوق در مسیر تحقق عدالت و انصاف بازی می‌کنند. مفهوم فعالیت مجرمانه مشترک اگر چه از ابتدا برای ممانعت از فرار افراد درگیر در فعالیت‌های مجرمانه مورد توجه قرار گرفته است؛ اما عدم دقت کافی و توسعه بی‌حد و حصر آن به طور حتم مانع از ایفای رسالت اصلی حقوق کیفری خواهد شد. چرا که منجر به محکومیت و مجازات افرادی خواهد شد که نه تنها رکن مادی رفتار مجرمانه آنها مخدوش است (هیچ ارتباطی بین آنها و جرایم واقع شده وجود ندارد) بلکه رکن معنوی آن جرایم نیز محقق نمی‌باشد، زیرا هیچ تصویری از جرایم انتسابی در ذهن متهمان وجود نداشته است. افرادی که به صرف تعامل با مجرمان همسنگ با آنها تلقی شده و به مجازات ناعادلانه محکوم خواهند شد.

۶. منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

میرمحمد صادقی، حسین، (۱۳۸۳)، دادگاه کیفری بین المللی، چاپ اول، تهران: نشر دادگستر.

ب. خارجی:

1. Antonio Cassese (2007), the Proper Limits of Individual Responsibility under the Doctrine of Joint Criminal Enterprise. **Journal of International Criminal Justice** 5. 109-133.
2. A.K.A. Greenawalt (1999), 'Rethinking Genocidal Intent: The Case for a Knowledge-based Interpretation', **99 Columbia Law Review**. 2259-2295.
3. C. Kress (2005), 'The Darfur Report and Genocidal Intent', **3 Journal of International Criminal Justice**. 562-578.
4. Donald Bloxham, (2001), **Genocide on Trial: War Crimes Trials and the Formation of Holocaust History and Memory**. Oxford University Press.
5. Danner. A.M. and Martinez. J. S, (2004), **Guilty Associations: Joint Criminal Enterprise, Command Responsibility, and the Development of International Criminal Law**, Forthcoming Cal.L. Rev. January.
6. E. van Sliedregt (2003), **The Criminal Responsibility of Individuals for Violations of International Humanitarian Law**, Cambridge: Cambridge University Press.
7. Elies van Sliedregt (2007), Joint Criminal Enterprise as a Pathway to Convicting Individuals for Genocide. **Journal of International Criminal Justice** 5. 184-207.
8. Harmen van derWilt (2007), Joint Criminal Enterprise Possibilities and Limitations. **Journal of International Criminal Justice** 5, 91-108.
9. Herbert Wechsler, (1961), **the Issues of the Nuremberg Trial, In Principles, Politics, and Fundamental Law: Selected Essays** 138.
10. J.S. Martinez and A.M. Danner (2005), 'Guilty Associations: Joint Criminal Enterprise, Command Responsibility, and the Development of International Criminal Law' **93 California Law Review** 75, at 102-120.
11. Katrina Gustafson (2007), The Requirement of an 'Express Agreement' for Joint Criminal Enterprise Liability a Critique of Brdanin. **Journal of International Criminal Justice** 5, 134-158, p 142.
12. Stanislaw Pomorski, (1990), **Conspiracy and Criminal Organization in the Nuremberg Trial and International Law**, edited by George Ginsburgs and V. N. Kudriavtsev, 48-213.

ج. پرونده‌ها:

1. **Case of D'Ottavio and others** (1947), Italian court of cassation Dachau Concentration Camp case (Weiss and Thirty-Nine Others), UNWCC, Vol. XI, 5-17.

2. **Decision on Interlocutory Appeal, Brdanin** (IT-99-36-A), Appeals Chamber, 19 March 2004, x7. (Hereinafter Brdanin Interlocutory Appeal Decision).
3. **Judgment, Tadic** (IT-94-1-T), ICTY Trial Chamber, 11 November 1997.
4. **Judgment, Tadic** (IT-94-1-A), ICTY Appeals Chamber, 15 July 1999 (hereinafter Tadic Appeal Judgment).
5. **Judgment, Krstic** (IT-98-33-T), Trial Chamber, 2 August 2001, PP 621-645.
6. **Judgment, Simic and others** (IT-95-9), Trial Chamber, 17 October 2003, PP 144-160.
7. **Judgment, Kvocka and others** (IT-98-30/1), Trial Chamber, 2 November 2001.
8. **Judgement, Brdanin** (IT-99-36-T), Trial Chamber II, 1 September 2004 (hereinafter Brdanin).
9. **Judgment, Krstic** (IT-98-33-A), Appeals Chamber, 19 April 2004, PP 135-144 (hereinafter Krstic. Appeal Judgment).
10. **Judgment, Stakic** (IT-97-24), Trial Chamber II, 31 July 2003, x530 (hereinafter Stakic Judgment).
11. **Judgment, MiloSevic** (IT-02-54-T), 1 July 2005.
12. **Judgment Nuremberge**, (IT- 12-94-T), 1947.
13. House of Lords in 1997, in Regina v. Powell and another and Regina v. English (2007), The Requirement of an 'Express Agreement' for Joint Criminal Enterprise Liability .A Critique of Brdanin **Journal of International Criminal Justice** 5 .134-158.
14. **International military Tribunal, Indictment, in 1 Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal: Nuremberg**, 14 November 1945- 1 October 1946
15. **Prosecution's Appeal Brief, Jelusic** (IT-95-10-A), at x 4 and 22; See Judgment on Defence Motions to Acquit, Sikirica (IT-95-8-T), Trial Chamber III, 3 September 2001.
16. **Prosecutor V. Vasilevice**, (2004), Icty Appeals chamber, case No: IT-98-32-T.-
17. **Prosecutor V. Multinovic et al**, (2003), Decition on Dragoljub Ojdanic Motin challenging jurisdiction- joint criminal enterprise, Appeals chamber, Case No. IT-99-37- AR72. 23.-
18. **Prosecutor V. Erdemovic**, (1997), Joint Separate Opinion of Judge McDonald and Judge Vohrah, ICTY Appeals Chamber 51.
19. **Prosecutor V. Kernojelac**, (2003), ICTY Appeals chamber, IT-97-25-A.
20. **Pinkerton v. United State**, (1946), 328 U.S. 640.
21. **Trial of the Major War Criminals before the International Military Tribunal**, 262, 268, 273, Washington 1947.